

شهید غلامرضا خان عزیزی



نام پدر	الله کرم
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۱/۳۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	اروندکنار
مسئولیت	مسئول واحد تبلیغات
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	دهکهنه

زندگینامه

زندگینامه شهید

ز خون هر شهیدی لاله روید

آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نپندارید بلکه آنان زنده و جاوید هستند و نزد خدای خویش روزی می خورند. (قرآن کریم)

شهید غلامرضا خان عزیزی در سال ۱۳۴۴ در شهرستان آبادان در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۵۱ روانه مدرسه شد و دوران تحصیلات خویش را در همان شهر گذراند. شهید از کودکی عاشق خدا بود و عشق و علاقه خاصی نسبت با ائمه اطهار (ع) داشت. وی در ضمن اینکه به مدرسه می رفت تابستانها را جهت امرار معاش زندگی خویش به کار می پرداخت تا بتواند با زحمات خویش دست پدر را در پیری بگیرد و زحمات او را جبران نماید. شهید از همان کودکی به خواندن نماز و گرفتن روزه عشق می ورزید و دوستان و همکلاسی ها خود را نیز به دستورات مذهبی و دینی دعوت می نمود. او دقت خاصی نسبت به امور مذهبی داشت و همواره با افراد منحرف درگیر بود (منافقین و کمونیستها) زیرا جوانی فعال در خط امام و اسلام بود و قبل از پیروزی انقلاب وی به سهم خود در کلیه راهپیماییها و مجالس سخنرانیها شرکت می نمود و در نوشتن شعار روی دیوارها و پخش اعلامیه ها اقدام جدی می نمود. بعد از پیروزی انقلاب نیز همواره در خط امام و اسلام بود و همیشه دست مستمندان را می گرفت و به آنان کمک می کرد و شعارش نیز این بود که امام را تنها نگذارید و برای امام دعا کنید. شهید خان عزیزی در سال ۱۳۵۹ که جنگ تحمیلی شروع شد به همراه خانواده اش به شهر شبانکاره مهاجرت نمودند. از آنجا که عشق به خدا و اسلام او را آرام نمی گذاشت، در اواخر سال ۱۳۵۹ جهت انجام وظیفه و خدمت به ملت محروم کشورمان و پاسداری و حراست از مرزهای کشور به عنوان افتخاری در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر مشغول به خدمت گردید و همکاری به سزایی با برادران سپاه داشت و سرانجام در اوایل سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد و در واحد تبلیغات شروع به فعالیت نمود. وی در سال ۱۳۶۱ به مدت شش ماه در پادگان صاحب الزمان (عج) شیراز به عنوان اعزام نیرو انجام وظیفه نمود و سپس به بوشهر برگشت و پس از مدت کوتاهی جهت حفاظت از امام امت به او مأموریت دادند که به بیت امام در جماران برود و مدت یک سال و نیم نیز جزو محافظین بیت امام بود. پس از اتمام مأموریت به بوشهر برگشت و دوباره پس از یکسال خدمت در سپاه بوشهر مأموریت یافت که به مدت شش ماه جهت خدمت در دفتر نمایندگی حضرت امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بندرعباس عازم آنجا شود که این مأموریت را نحو احسن انجام داد. پس از پایان مأموریت مجدداً به بوشهر بازگشت و به مسئولیت توزیع واحد تبلیغات در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر مشغول به خدمت گردید و در حین خدمت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر مأموریت هایی به جبهه های حق علیه باطل داشت. تا اینکه او برای خدمت بهتر و مفیدتر عازم جبهه های حق علیه باطل شد و مصمم بود که سلاح برادر شهید خود یعنی کاظم خان عزیزی که در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسیده بود را بردارد و با دشمنان به نبرد بپردازد و ثابت کند سلاح رزمندگان اسلام بر روی زمین نمی ماند. وی در تاریخ ۱۶/۹/۶۵ به همراه کاروان سپاهیان محمد(ص) عازم جبهه گردید. وی از شادی در پوست خود نمی گنجید و خوشحال بود که همراه با دیگر رزمندگان در دفاع از اسلام گام برداشته و می رود که گمشده ای که سالها در پی اوست را پیدا نماید و خون پاکش را در راه به ثمر

رسانیدن انقلاب شکوهمند اسلامی ایران فدا کند . همیشه دعا می کرد که خداوند پایان عمر مرا شهادت قرار بده .
اسم ما را نیز در فهرست سربازان امام زمان (عج) قرار بده و سرانجام در مورخ ۴/۱۰/۶۵ در عملیات
پیروزمندانه ی کربلای ۴ به شهادت رسید و به آرزوی دیرینه ی خویش دست یافت .

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

((و لا تقولوا لمن يقتل فی سبیل الله امواتا بل احیاء و لاکن لاتشعرون))

با درود و سلام بر یگانه منجی علم بشریت و نائب بر حقش امام امت شهیدپرور ایران که همچون کوهی استوار ایستاده و علیه کفر جهانی و دشمنان اسلام مبارزه می کنند ، و با درود بر تمامی رزمندگان سلحشور در جبهه های نبرد حق علیه باطل و با درود و سلام بر شهدای گلگون کفن تاریخ از صدر اسلام تاکنون مخصوصاً شهدای جنگ تحمیلی . اینجانب غلامرضا خان عزیزی فرزند الله کرم که با نام و یاد خدا و به فرمان خدا و رهبرم عازم میدان نبرد هستم و خدا را شکر می کنم که این توفیق را نصیب من حقیر کرد تا با سپاه محمد (صلوات الله علیه) و همراه با رزمندگان عزیز اسلام در میدان کارزار حضور پیدا کنم .

خدایا تو شاهد باش که من آمده ام تا با حرکت قیام خونین امام حسین (ع) را به جهانیان برسانم ، آمده ام تا با حرکت قلب رسول خدا را شاد کنم . خدایا بارالها ! من آمده ام تا با حرکت قلب پر درد امام حسین (ع) که سالهاست قبر شش گوشه اش در جنگال دژ خیمان و ملحدان تاریخ است خوشحال کرده و قبر منورش را انشاء الله آزاد کنم . آمده ام تا با حرکت پوزه استعمارگران شرق و غرب را به خاک ابدیت مالیده و نفس آنها را در سینه نحسشان خفه کنم . خدایا ، بارالها ، معبودا تو شاهد و ناظر باش که من با اراده و با عشق به تو و به عشق مولایم حسین (ع) و به فرمان امام امت دنیا و مال و منال دنیا را رها کرده ، خود تسلیم نموده ام تا در قیانت مدرک سربازی امام حسین را داشته باشم . و من افتخار می کنم که جز سپاه و لشکر پیامبر اکرم (ص) هستم و چه افتخاری از این بالاتر که رهبرم مرا عضو سپاه محمد (ص) و سرباز رسول خدا می خواند . خدایا از درگاهت تشکر می کنم که مرا از هیچ چیز به همه چیز رساندی . پدرم و مادرم اگر من شهید شدم در سوگ من گریه و زاری نکنید ،، زیرا با گریه و زاری شما ، روح من آزرده می شود .

پدرم و مادر عزیزم که هرگز زحمات و کارهای خوب شما را فراموش نمی کنم که از شب تا صبح بیداری کشیدید و مرا بزرگ کردید و من هر جایی که می رفتم می دیدم شما در حیات نشسته اید و منتظر من هستید و همیشه من را در کارهای خیر و راه های خداپسندانه راهنمایی نمودید . هرگز شما را فراموش نمی کنم و شما فقط امام را تنها نگذارید و من از پدر و مادرم و کلیه برادرانم و خواهرانم و همسرم می خواهم که مرا حلال کنند زیرا که من شما را زیاد زحمت داده ام . خانواده ام از شهادت من آزرده خاطر نشوید زیرا که من راه پرافتخار برادر شهیدم کاظم را ادامه داده ام و نگذاشتم که سلاحش بر روی زمین بیفتد . پدر و مادر عزیزم اگر که فرزندم به دنیا آمد ، اگر پسر بود نام او را حسین بگذارید . بخاطر اینکه من رفتم برای آزادی کربلا و برای زیارت امام حسین (ع) به شهادت رسیدم و اگر چنانچه دختر بود نام او را فاطمه بگذارید زیرا که فاطمه زهرا (س) رنج بسیار کشیده و دلم می خواهد که نام او فاطمه باشد . دیگر بیش از این مزاحم اوقات شریف شما نمی شوم و از تمامی اقوام ، خویشان و کلیه دوستان و یکایک عموهایم و بخصوص عمویم افضل و زن عمویم طلب حلالیت می نمایم و امیدوارم که مرا حلال نمایند . از کلیه اقوام و خویشان می خواهم که اگر خطایی از من سر زده مرا به بزرگواری خودشان بخشیده و مرا حلال نمایند . ضمناً من از امت حزب الله و همیشه در صحنه می خواهم که همیشه در صفوف نماز جمعه و دعاها شرکت فعال داشته باشند زیرا که دشمنان ما از همین نمازها و دعاها در وحشتند . از شما عزیزان می خواهم که دعا به جان امام عزیز و این پیر جماران را فراموش نکنید .

والسلام

((خدایا ، خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار))

مورخه ۳/۱۰/۶۵ غلامرضا خان عزیزی

خاطرات

ایشان در دوران دبستان با همکلاسی‌های خود بسیار صمیمی و با معلمین بسیار دوست بود، و از شخصیتی بارز برخوردار بود. وی قبل از انقلاب بچه‌های هم سن و سال خود را به نماز و ترس از خدا دعوت می‌نمود و آنها را به مسجد دعوت می‌کرد و از آنها می‌خواست که به پدر و مادر خویش احترام بگذارند و آنها را مورد محبت خود قرار دهند. به بزرگترهای خود اهمیت و احترام قائل باشند. چون شهید بزرگوار در منزل به پدر و مادر خود با احترام و محبت و صمیمیت خاصی برخورد می‌کرد و آنها را بسیار دوست می‌داشت و آنها را مورد لطف خود قرار می‌داد.

ایشان در دوران مدرسه تابستان‌ها را به کارگری می‌پرداخت و زمان استراحت تابستانه خود را صرف کار می‌کرد. در اوایل انقلاب در تظاهرات و راهپیماییها شرکت می‌کرد و در شبهای آن زمان که حکومت نظامی بود در پشت بام با فریاد بلند به الله اکبر مشغول می‌شد و عکس امام خمینی (ره) را با کلیشه و رنگ فشاری بر روی دیوار حک می‌کرد و بر علیه شاه خائن شعارنویسی می‌کرد. با آن سن کمش بعد از انقلاب در نمازهای جماعت، نماز جمعه و راهپیماییها شرکت فعال داشت. جنگ که شروع شد از آبادان به شهر شهیدپرور شبانکاره مهاجرت نمودند. ایشان به بوشهر رفته و در بسیج مرکزی بوشهر به عنوان پاسدار ویژه شروع به فعالیت نمود. بعد به عنوان پاسدار رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر شروع به کار نمود. در گروه عملیات سپاه فعالیت می‌کرد. مدتی در سپاه شیراز در قسمت عملیات فعالیت داشت و بعد از آن به بوشهر برگشت و در واحد تبلیغات فعالیت داشت. به آن مأموریت حفظ از بیت امام خمینی داده شد و حدود یک سال و نیم در آنجا مشغول خدمت بود و در سال ۶۳ به بوشهر برگشت و در سال ۶۳ ازدواج نمود و در همان سال به دفتر نمایندگی امام در سپاه بندرعباس مأموریت یافت. بعد از ۶ ماه مجدداً به بوشهر برگشت و در واحد تبلیغات شروع به کار کرد. در زمان کار با همکاران خود با فرهنگ پاسداری و اخلاقی نیکو برخورد داشت که هر کس در اولین برخورد با او شیفته اخلاق او گشته و با او دوست می‌شد. در آن زمان صله رحم را بجا می‌آورد و به بستگان خود سرکشی می‌کرد و حتی موقعی که به دانست کسی باوی خویشاوندی دارد می‌بایست به آن خانواده سرکشی می‌کرد. قبل از شهادت به همسرش می‌گفت که دلم می‌خواهد که فرزندم از تربیت خوبی برخوردار باشد و با اهل بیت انس بگیرد. و با همسرش با اخلاقی خوب و صمیمی برخورد می‌کرد و با عشق و علاقه با او برخورد داشت او را احترام می‌نمود.

وی نماز شب را فراموش نمی‌کرد و به تلاوت قرآن عشق می‌ورزید در مراسمات مذهبی به خصوص در عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت (ع) شرکت می‌نمود. در نماز جمعه شرکت می‌نمود و در سلام کردن پیشقدم بود.

ای مادر از جبهه رفتن من ناراحت نباش زیرا مانند یاران امام حسین (ع) هستیم و شما نباید از نبودن ما ناراحت باشید و اگر شهید شدم در عزای من گریه زاری نکنید مرا با لباس رزم به خاک بسپارید .

خصوصیات شهید از زبان همزمان شهید

شهید غلامرضا خان عزیزی دوستی سخاوتمندانه‌ای داشت. همیشه با چهره‌ای خندان و روحی شاد در جامعه و محل کار حاضر می‌شد. هیچ وقت در این مدت ایام دوستی من با شهید خان عزیزی، ایشان را گرفته ندیدم. احترام خاصی نسبت به پدر و مادرش داشت. دوبار هم‌رزم بودیم یک بار در مدرسه سعادت بوشهر سازماندهی و اعزام به مناطق جنگی شدیم که تا ۵ کیلومتری آبادان اردوگاه مارد به‌مراه همدیگر بودیم. بار دوم در بندر امام سازماندهی شدیم که ایشان هم به‌مراه اکیپ عکاسان و خبرگزاران حضور داشتند، تا آبادان مدرسه پیش‌بینی شده نیروها به‌مراه یکدیگر بودیم. نظر به اینکه رسته مهارتی ایشان تهیه خبر و عکس جنگی بود به‌مراه اکیپ عکاسان سازماندهی گردیده بود. در عملیات ام‌الرصاص، غرب اروند بود که اولین گردان از تیپ امیرالمومنین استان بوشهر به آنطرف اروند اعزام شد و گردان الحدید که ما در آن شرکت داشتیم به جزیره مجنون خط پدافند موشکی و کاتیوشا اعزام و در آن جزیره متمرکز شدیم. پس از درگیری شدید شبانه و عقب‌نشینی نیروهای بعثی عراق و صدامیان در واپسین پاتک عراقیها به درجه رفیع شهادت نایل آمد روحی شاد و راهش پر رهرو باد.

ایشان جوانی چابک و تیزهوش بود در زمان ورودش به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سعادت حضور در جماران را در کنار عالم ربانی پیر جماران اسوه مقاومت حضرت امام خمینی (ره) را پیدا نمود. خاطرات شیرینی را از بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران بخاطر داشت. خاطرات وضو گرفتن حضرت امام در صحن جماران و عبادت ایزد منان و آرزوی برگت از خداوند یکتا جهت پیروزی رزمندگان اسلام که نخستین ثمره آن پیروزی بزرگ خرمشهر به دست رزمندگان اسلام بود، و فرمایشات پیامبر گونه آن حضرت که فرمودند: دست رزمندگان اسلام که دست خداوند بر بالای آن است می‌بوسم و بر آن بوسه افتخار می‌کنم.

آنان که به مرگ سرخ لبخند زدند

پیمانه حق ، حسین مانند زدند

با جوشش خون و با سرود تکبیر

شب را به خجسته صبح پیوند زدند .

سراینده : ابراهیم اسلام پناه



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران